



مجمع‌التسلطی شورای عالی انقلاب فرهنگی
والشعبه تهران

سوره مبارکه



صدر الله عليه وآله

استاد اخوت

مدرسه دانشجویی قرآن و عترت تابستان ۱۴۰۰

فهرست

- 3 بررسی واژگان سوره در جریان باطل: شاخص های کفر
- 3 صَدَّ سَبِيلٍ
- 4 تبعیت از باطل و هوا
- 9 قلب: مرض، طبع و قفل قلب
- 13 جمع بندی سوره: عهد با پیامبر(ص)

بخش پایانی، به بررسی واژگان سوره در جریان باطل می پردازد تا به کمک این بررسی شاخص های کفر در سوره تعیین شود.

در انتها برای جمع بندی سوره، نکاتی کاربردی برای قرار گرفتن در راستای تحقق غرض سوره ذکر شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بررسی واژگان سوره در جریان باطل: شاخص های کفر

صَدَّ سَبِيلَ

یکی از مهم‌ترین واژه‌هایی که در این سوره هست، **صَدَّ سَبِيلَ** است.

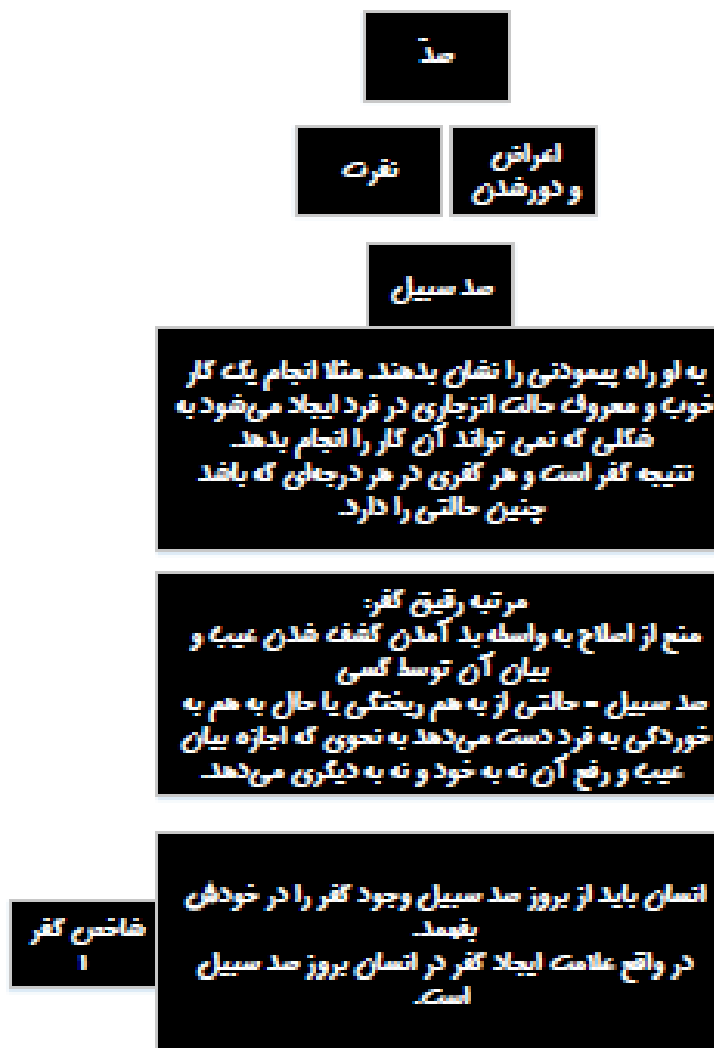
در آیه می‌خوانید: کسانی که کافر شدند، **صَدَّ سَبِيلَ** می‌کنند، یعنی جلوی راه را می‌گیرند. به نظر می‌رسد دو **صَدَّ** در قرآن داریم. یک **صَدَّ** داریم، یک **صَدَّ** داریم، که این سوره **صَدَّ** با «ص» است. معنای **صَدَّ** در کتاب‌های لغت، به معنای صرف نظر کردن است که در آن یک اعراض و دور شدن دارد، به همراه یک نفرت و بد آمدن. **صَدَّ** از **سَبِيلَ** یعنی اگر یک راه حقی را به او پیشنهاد می‌کنند، در مقابل راه حق قرار می‌گیرد. اگر به او راه پیمودنی را نشان بدهند، مثلاً بگویند: احسان به والدین کن، یک کار خوبی انجام بده، منظور از این کار خوب، کاری است که عرفاً به آن خوب می‌گویند، یا معروف است، یا خیر است. وقتی به او می‌گویند: این کار را انجام بده، یک حالت بدی در قلب او ایجاد می‌شود. حالت انزجار و حال به‌هم‌خوردگی در او ایجاد می‌شود، به نحوی که نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. به دلیل این حالت انزجار، نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. به این **صَدَّ سَبِيلَ** می‌گویند که نتیجه‌ی کفر است. هر کفری در هر درجه‌ای که باشد، چنین حالتی را دارد، فرقی نمی‌کند.

برای مثال، طبیعتاً اگر کسی عیب من را بگوید، نباید ناراحت باشم، زیرا دانستن عیب من، برای من کمال می‌آورد. پس یک نفر می‌خواهد عیب من را بگوید، می‌خواهم بگویم مرتبه‌ی رقیق کفر به این صورت است، منع از اصلاح به واسطه‌ی بد آمدن کشف شدن عیب و بیان آن توسط کسی است. این یک مرتبه است. خوش‌ایند فرد نیست که عیب او را کسی بداند و آن را به رخ او بکشد. بدش می‌آید. به جای این‌که به فکر اصلاح باشد، بدش می‌آید. او محکوم به **صَدَّ سَبِيلَ** است. چرا؟ زیرا دوست او می‌خواسته عیب او را بگوید. ما فکر می‌کنیم **صَدَّ سَبِيلَ** این است که یک نفر جلوی راه را می‌گیرد، می‌گوییم: ما که جلوی راه را نمی‌گیریم. خیر، **صَدَّ سَبِيلَ** اینگونه نیست. **صَدَّ سَبِيلَ** یعنی دوست شما می‌خواهد ایرادی از شما را بگوید و شما به واسطه‌ی کفر رقیق شده که خیلی هم غلیظ نیست، از هدایت خوشتان نمی‌آید، در هر فضایی که هست.

چگونه **صَدَّ سَبِيلَ** می‌شود؟ حالتی از به‌هم‌ریختگی، یا حال به‌هم‌خوردگی به فرد دست می‌دهد، به نحوی که اجازه‌ی شنیدن و گفتن را به او نمی‌دهد. اجازه‌ی بیان عیب و رفع آن را نه به خود، نه به دیگری می‌دهد. به این می‌گویند: **صَدَّ سَبِيلَ** و اساساً من و شما باید از وجود **صَدَّ سَبِيلَ** ، کفر خود را بفهمیم. یعنی انسان باید از بروز **صَدَّ سَبِيلَ** ، وجود کفر را در خود بفهمد. در حقیقت شاخص و آنچه علامت ایجاد کفر در انسان را بروز می‌دهد، **صَدَّ سَبِيلَ** است. ما باید دعا کنیم که خداوند ما را نه گرفتار کفر کند، نه گرفتار **صَدَّ سَبِيلَ** کند. ما خیلی وقت‌ها **صَدَّ** را به معنای **صَدَّ** می‌گیریم، ولی این **صَدَّ** با «ص» است.

پس بحث ما راجع به کفر است:

اولین خصیصه‌ی کفر که ما باید از آن هجرت کنیم، این است که مراقب باشیم، ببینیم کجاها حال ما بد می‌شود، کجاها به هم می‌ریزیم، بعد ببینیم به علت ایمان است، یا برای کفر است. به عنوان مثال، شما یک گناهی را می‌بینید، حال شما بد می‌شود، خوش به حال کسی که گناه می‌بیند



حال او بد می‌شود. یک زمان می‌بینید که یک اصلاحی هست، کسی یک نعمتی دارد، یا یک هدایتی است، فرد تمایل ندارد. پس انسان‌ها می‌توانند همین‌جا خود را امتحان کنند و اگر در قلب آنها کفری نبود، خدا را شکر کنند. این می‌شود شاخص کفر، یک.

تبعیت از باطل و هوا

دومین ویژگی که در این سوره بسیار به چشم می‌آید، بحث تبعیت از باطل و هوا است. خود این هم نکته‌ای است. به هر حال تبعیت از باطل جزء ویژگی‌های دیگر کفر است. ما به این وسیله متوجه می‌شویم که کفر در وجود ما هست یا نیست. خداوند برای باطل و هوا، اهل قرار داده است.

اهل باطل دارید، اهل حق دارید، اهل هوا دارید. پس، قسمت دوم بحث ما، تبعیت می‌شود. تفاوت تبعیت با اطاعت در این است که وقتی کسی تبع کسی می‌شود، یعنی تابع او می‌شود، یعنی هر کاری او انجام دهد، این فرد هم انجام می‌دهد. تبعیت یعنی شبیه او عمل می‌کند، شبیه او لباس می‌پوشد، شبیه او راه می‌رود، شبیه او غذا می‌خورد، به این می‌گویند: تبعیت، خیلی هم عجیب و غریب نیست. وقتی شما تابع چیزی می‌شوید، بحث "ولی" مهم می‌شود. آن کسی که شما از او تبعیت می‌کنید، ممکن است به نظر شما ولی هم نباشد، ولی باید پشت او باشید. حتماً باید موضوع ولی و ولایت، یعنی پشت قرار گرفتن، در آن باشد. «وَلِیٌّ» یا «وَلِیٌّ» حتماً در آن هست. زیرا نمی‌تواند که چیزی تابع باشد اما پشت قرار نگیرد و همچنین باید کاملاً منطبق و وفق باشد. پس وفق بودن رفتار با آن چه که پشت او قرار گرفته است. اگر کسی از باطل یا هوی تبعیت کند، دو اسم دارد. تبعیت از باطل را باید معنی کنیم. باطل چیست؟ باطل یعنی چیزی که خاصیت ثبوت ندارد، فقدان ثبوت است، یعنی بن ندارد، ریشه ندارد و زوال دارد. «بَطَلٌ»، «زَوَلٌ»، زائل شدن. ثبوت ندارد و زوال دارد. تبعیت از باطل یعنی فرد دنبال چیزی باشد که ثبوت ندارد. دیگری تبعیت از هوی است. هوی چیست؟ طبق آنچه که در کتاب‌ها گفته شده است، به این دلیل که اینها خیلی نزدیک به هم می‌شوند. اتفاقاً آن کلماتی که نزدیک به هم می‌شوند، خوب است انسان در آنها دقت داشته باشد و تفاوت‌ها و تمایزهای آنها را ببیند. الآن اطاعت را هم خدمت شما می‌گویم. هوی می‌شود: تمایل به سُفَل، یعنی سقوط، نزول شی من العلو دفعه. وقتی می‌گویند هوی نفس، یعنی میل نفس در شهوات و امور مادی باشد. با باطل خیلی فرق می‌کند:

در باطل، عدم ثبوت داریم، در هوی تسفُل داریم. در هوی، فقدان ثبوت نداریم، فقدان استقرار و پایین آمدن، یعنی به ذلت تن دادن. فرد وقتی از هوی تبعیت می‌کند، مثلاً مدهایی که دارند، آنها را به کارهای عجیب و غریب وا می‌دارد، اصلاً از صورت انسانی آنها را خارج می‌کند، در تبعیت از هوی. تبعیت از باطل یعنی مبنای نادرستی دارد. مبنای او مبنای ناخوشی است و زوال می‌شود. ممکن است کسی از حیث تبعیت از باطل از یک مُد تبعیت کند، یک نفر دیگر از حیث تبعیت از هوا. تبعیت از هوا به سمت خواهش‌گرایی و شهوت‌گرایی می‌رود. تبعیت از باطل روی باورهای سخیف و پوچ می‌رود. می‌شود پوچ‌گرایی. اینها دو تا هستند.

تفاوت تبعیت با اطاعت در این است که تبعیت کاملاً رفتاری است، وفق بودن رفتار است. ولی اطاعت، رغبت داشتن برای چیزی است. یعنی میل و رغبت انسان نسبت به چیزی است که منجر می‌شود با آن چیز همراه شود، همراهی است. یعنی اطاعت بیشتر حالت گرایشی است. ولی حالت تبعیت رفتاری است. وقتی می‌روید مسجد، نماز جماعت، تبعیت می‌کنید از امام. به این می‌گویند تبعیت، یعنی ایشان رکوع می‌رود و شما هم رکوع می‌روید. سجده می‌رود، شما هم سجده می‌روید، به این می‌گویند تبعیت. در هر دو ولی هوا و ولی باطل داریم. اهل هوا و اهل باطل داریم. این قسمت هم حتماً امام دارید. نه این که بگوییم منظور از امام چیزی خاص باشد، یعنی جلودار دارد. هر دوی آنها جلودار دارند.

چه زمانی از باطل تبعیت می‌کنیم؟ باید رفتارهای خود را نگاه کنیم، رفتارها و برنامه‌هایی که هیچ هدف مشخصی را دنبال نمی‌کنند و انسان به کمالی دست نمی‌یابد، در محل یا موقعیت تبعیت از باطل قرار گرفته است. در کارهای پوچ‌گرایانه می‌آید. ممکن است بیست درصد رفتار فردی

اینگونه باشد، ممکن است پنجاه درصد باشد، افراد دارای درصد هستند. البته ما امیدواریم از همه درصدهای آن پاک باشیم. به همان درصد هم گرفتار کفر می‌شوند. به همان اندازه‌ای که تبعیت از **هوا** دارند، گرفتار کفر می‌شوند.

این سمت وقتی فرد در موقعیت تبعیت از هوی قرار می‌گیرد، رفتار او به دلیل رفتارها و برنامه‌ها و تصمیماتی که او را به نوعی ذلت و خواری می‌کشاند، غیرمنطقی و غیر معقول می‌شود، شایسته یک انسان نیست، یک ذلت و خواری در آن هست، در آن وقار نیست. در آن بزرگ‌منشی و آقای و سیادت نیست. فرد در موقعیت تبعیت از **هوا** قرار گرفته است. افراد باز هم درصد دارند. مثلاً پنج درصد یا ده درصد وقار او خدشه‌دار می‌شود، ولی به همان اندازه دارای کفر است. افراد دارای درصد هستند، به همان درصد هم گرفتار کفر می‌شوند. افراد در این بخش دارای درصد پوچ‌گرایی هستند. چند درصد از کارهای آنها واقعاً هدف ندارد. هیچ هدفی را دنبال نمی‌کند.

اینجا بعضی از افراد هم هستند که واقعاً بعضی از رفتارهای آنها دارای درصدی از ذلت‌گرایی است. مثلاً فرض کنید پول نزول می‌گیرد و تلویزیون می‌گیرد، بعضی‌ها ممکن است کارهای عجیب و غریبی انجام دهند، یا لباس‌هایی می‌پوشند که در شأن آنها نیست، در آن وقار نیست. بالاخص وقتی که با انواع گناه توأم می‌شوند. مثلاً حاضر است به خاطر اینکه حقانیت خود را اثبات کند، فرد دیگری را خراب کند، به ذلت می‌افتد. برای اینکه حقانیت خود را اثبات کند. اینها تبعیت از **هوا** می‌شود. خیلی فرق می‌کند. تبعیت از **هوا** طعم دارد، طعم تبعیت از **هوا**، طعم چرک است. البته که روی آن با لایه‌ای شیرین و جذاب گرفته شده است.

طعم در اهل **باطل**، طعم آتش و سوزندگی است، که روی آن لایه‌ای از القای مطلوب شایسته از اقتدار کشیده شده است. تبعیت از **هوا** حالت چرک است که البته با لایه‌ای به ظاهر شیرین و جذاب پوشیده شده است.

این دو بسیار فرق می‌کنند. تبعیت از **هوا** وقار افراد را نشانه می‌گیرد و انسان را بی‌وقار می‌کند. تبعیت از **باطل** انسان را بی‌هویت می‌کند. کسانی که طرفدار غرب هستند، به نوعی به حال آنها غبطه می‌خورند، به نوعی برای پیشرفت‌هایی که آنها دارند، افسوس می‌خورند، اشکال ندارد. ممکن است بگوییم: به کمالی توجه می‌کنند. انسان به کمال میل دارد. علم کمال است، پیشرفت کمال است، نظم کمال است، آنها را از این جهت ستایش می‌کنند. ستودن زیبایی و کمال اشکالی ندارد. اما زمانی که به صورت منظمه‌ای نگاه می‌کنیم، همه‌ی بدبختی‌های عالم زیر سر همین غرب است، در آفریقا، در هندوستان، در افغانستان، در پاکستان، در خاورمیانه، فرقی نمی‌کند، اروپا، آمریکا، تمام حیثیت آنها دزدی و فریب است. نمی‌گوییم مردم آنها اینگونه هستند، ساختار منظومه‌ای آنها اینگونه است. اگر دارو می‌سازد، به فکر درآمد خود است... البته این چیزی نیست که بگوییم فقط ما می‌گوییم، عیان شده است. اینکه آنها هر کاری کردند، ما هم انجام دهیم، ما را بی‌وقار می‌کند. اینکه اعتقاد داشته باشیم راهی که آنها رفته‌اند صحیح است، ما را بی‌هویت می‌کند، ما را از وقار و طمأنینه می‌اندازد، ما را زشت می‌کند، ما را به کارهای سخیف وا می‌دارد. ما در کشور، یک کارهایی انجام می‌دهیم، یک نفر که تصاویر سیستان و بلوچستان را دیده بود، می‌گفت: این صحنه‌هایی که در کشور می‌بینید، محصول جنایت‌های آمریکا و اسرائیل است و البته کسانی که در ایران طرفدار آمریکا و اسرائیل هستند. اتفاقاً افرادی به کمک ساکنان سیستان و بلوچستان می‌روند که ضد آمریکا و اسرائیل هستند، البته خیلی‌ها هم هستند که طرفدار آمریکا و اسرائیل هستند و در کشور فعالیت می‌کنند، آنها منافقانه

کار می‌کنند و می‌خواهند در پوشش خیریه‌ها به اهداف پلید خود برسند. آنها قابل اغماض هم نیستند، زیرا در پوشش خیریه هستند. آمریکایی و اروپایی بودن، انسان را بی‌وقار می‌کند. انسان را بی‌هویت می‌کند. آنهایی که در اروپا و آمریکا هستند، به هر حال باید به نحوی این ننگ را از خود پاک کنند، نحوه‌ی آن را من نمی‌دانم. به هر حال این جزء نقطه ضعف زندگی فردی است که در جایی زندگی کند که حکومت‌های آنها ظلم ساختاری و جهانی داشته باشند و مردم دنیا را به سمت فقر و ذلت می‌کشانند، اهل **هوا** باشند، همان‌هایی باشند که همه دارند تبعیت از **هوا** و تبعیت از **باطل** می‌کنند. مواظب باشید در این دام‌ها نیفتید. کسانی که تصور می‌کنید آن کشورها چه خبری است، هیچ خبری نیست. یکسری تکنولوژی‌هایی است که اگر خیلی هم خوب باشد، دست ثروتمندان و زورگویان عالم است که البته اگر دل فردی می‌سوزد، باید این صفت کمالی را برای اهل **حق** فراهم کند.

پس، هر فردی به اندازه‌ی میزان تبعیت از اینها کفر دارد، تبعیت از **باطل** شاخص دوم ما شد.

تبعیت از هوا هم شاخص سوم. ناراحت نشویم اگر دیدیم در ما کفر هست، ما باید خود را نجات دهیم، توبه کنیم، استغفار کنیم. باید خود از این مسیر دور کنیم، باید فرسنگ‌ها فاصله بگیریم.



برگردیم واژه‌های دیگر را ببینیم.

قلب: مرض، طبع و قفل قلب

واژه‌های دیگر روی قلب می‌آید. طبع قلب، مَرَض قلب، قفل قلب، أَصَمَّ، أَعْمَى أَبْصَارَ، اینها همه برای قلب هستند، چقدر هم زیاد است.

خصوصیت قلب چیست؟ قلب مرکز وجود انسان و مرکز حیات است. قلب، محل موقعیت است، یک مرکز است، نقطه‌ی ثقل است. نقطه‌ی ثقلی است که تحول وابسته اوست، تحول گراست. تحول گراست یعنی چه؟ مثل این است که بچه‌ها یک‌مرتبه به بلوغ می‌رسند، قبل از آن نماز بر آنها واجب نبوده، یک‌مرتبه بر آنها واجب می‌شود؟ این کار قلب است، قلب او فهمیده می‌شود. مشکلی که ندارد، خیلی هم خوب است، اگر نباشد انسان به بلوغ نمی‌رسد. همه انواع بلوغ‌ها مربوط به قلب است. بلوغ انسان وابسته به قلب است، بلوغ لُبی، بلوغ عاطفی، بلوغ عقلی، بلوغ جسمی، همه وابسته به قلب است. دیگر چه چیز وابسته به قلب است؟ ادراکات انسان وابسته به این مرکز است. یعنی همه‌ی چیزهایی که به عنوان ذخیره‌ی ادراکی دارید، از فطرت، از علمی که به ودیعه گذاشته شده است. محل استقرار عقیدین انسان در قلب است. دیگر چیست؟ نورانیت انسان وابسته به قلب است. دیگر چه؟ حب و بغض، محل عواطف است، اصلاً جوشش و چشمه‌ی عاطفه است، نقطه ثقل و تحول گراست.

اگر قلب مَرَض بگیرد، مَرَض قلب دیگر چیست؟ وقتی مَرَض قلب می‌شود، یعنی قلب دچار اختلال می‌شود. دچار اختلال می‌شود یعنی یا مرکز ثقل دیگر نیست، یا تحول گرا نیست. خیلی مهم است. یعنی فرد قلب ندارد، یعنی مرکز فرماندهی ندارد. مرکز فرماندهی او اشغال شده است. نمی‌تواند تصمیم‌گیری کند، قدرت تصمیم‌گیری ندارد. فقدان مرکز است. به عنوان مثال وقتی ستادی را می‌گیرند، یعنی فرماندهی ندارد. وجود آن نابسامان است. هر کی زودتر آمد، هر حرفی زودتر گفته شد. دیگر ثبات ندارد. کار واژه‌ای است.

اگر تحول گرا نبود چه؟ خاموش است، سیر رشدی برای او تصور نمی‌شود. امسال به سال بعد او، یا چهار سال به چهار سال بعد، به اصطلاح می‌گویند امروزیان با روز بعدی فرق کند. نه تنها چهار سال به چهار سال فرقی نمی‌کند، بدتر هم می‌شود، خاموش است. روز به روز واپس گراست. عقب می‌رود. انسان وقتی جلو نرود، عقب می‌رود.

دیگر چه خاصیتی دارد؟ تغییر مثبت در او نیست. فقدان تغییر دارد، اصلاً تغییرپذیر نیست، اخلاق او تغییر نمی‌کند. بعضی وقت‌ها اصلاً اعتقادی به تغییر ندارد. از خداوند بخواهید هیچ‌وقت قلب‌های ما مَرَض نگیرد، زیرا مَرَض قلب واقعاً بد است، خیلی بد است انسان دلش نخواهد تغییر کند، خیلی بد است انسان اخلاقش خوب است، نخواهد بهتر شود. خیلی بد است که در این قلب اضطراب باشد، اضطراب‌های شدید و ویرانگر. و سکون و رکون. این موارد برای مَرَض قلب.

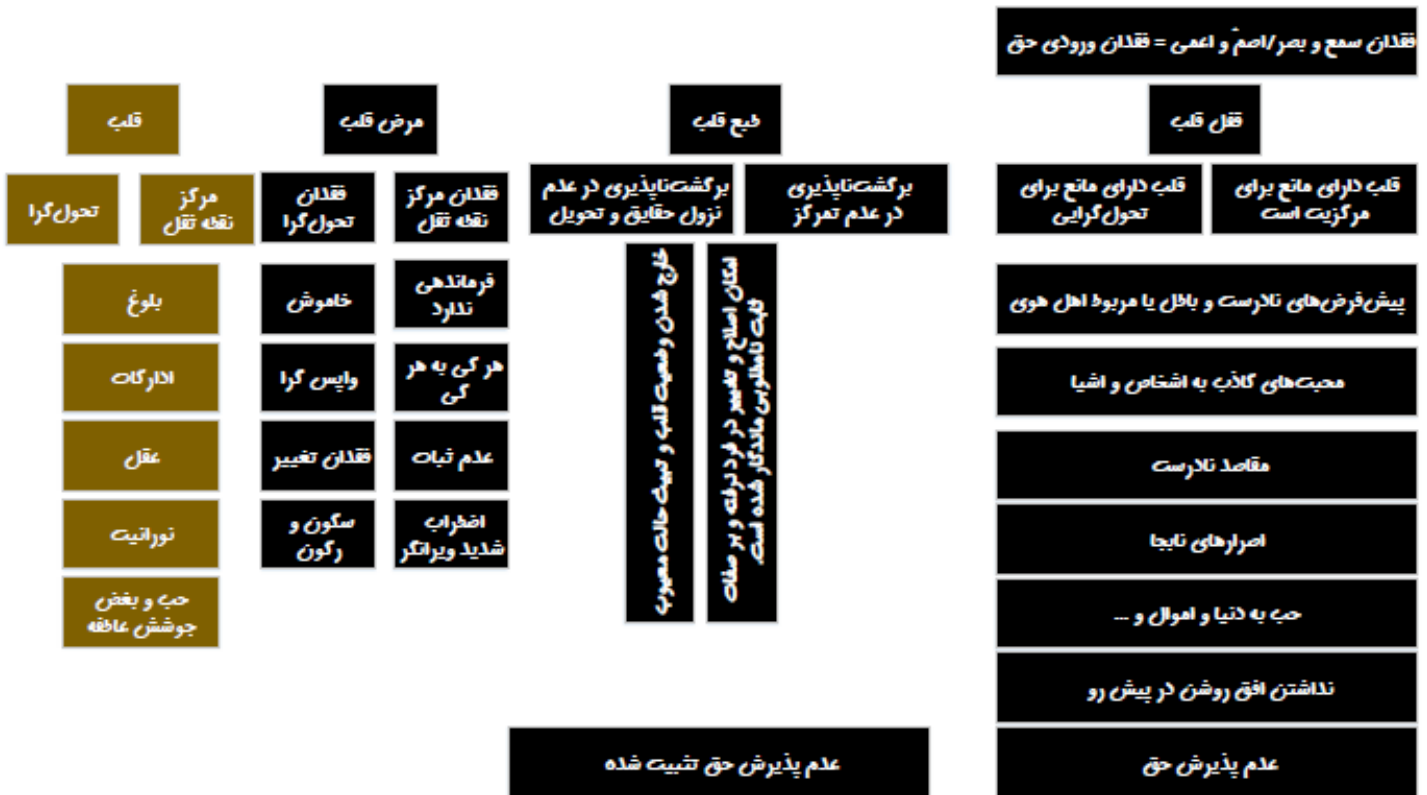
واژه‌ی دیگر طبع قلب است. قسمت قبلی فقدان مرکز یا نقطه‌ی ثقل داشتیم. طبع قلب یعنی چه؟ همانگونه که در کتاب‌های واژه بحث طبع را مطرح می‌کنند می‌گویند وقتی یک چیزی را چاپ می‌کنیم، در حالتی تثبیت می‌شود و دیگر تغییری در آن پیدا نمی‌شود. پس می‌شود: از مرکز، برگشت‌ناپذیری در عدم تمرکز. اگر قبلاً این امکان برای فرد وجود داشت که کاری کند این مرکزیت در قلب او بیاید، دیگر این مرکزیت رفت، برگشت‌ناپذیری است. برگشت‌ناپذیری در عدم داد و ستد حقایق یا نزول حقایق و تحویل. دیگر قوت قلب برای کارکرد آن تمام شد. این را طبع می‌گویند. طبع، حالت برگشت‌ناپذیری می‌شود.

دو تا برگشت‌ناپذیری داریم، یکی تمرکز ندارد. یعنی همه این مواردی که در مرض گفته شد، در هر دو حالت، حالت برگشت‌ناپذیری دارد. یعنی دیگر امکان اصلاح و تغییر در فرد نرفته و بر صفات ثابت نامطلوبی ماندگار شده است. یعنی اگر بخیل است، بخیل است. اگر فحش می‌دهد، ناسزا می‌گوید، دیگر بر نمی‌گردد، امکان تغییر ندارد. وضعیت قلب از حالت معمول خود خارج شده است.

خارج شدن وضعیت قلب و تثبیت حالت معیوب. یعنی این‌که فرماندهی ندارد، هر کی به هر کی است، ثبات ندارد، اضطراب دارد، سکون دارد، فقدان است، تغییر واپس‌گراست، خاموش است، همه‌ی اینها تثبیت شده است.

قفل قلب چیست؟ قفل در کتاب‌های لغت به این صورت معنی می‌شود: سد، احکام، یعنی بستن از بیرون به یک چیز خیلی محکم، بسته شدن، قلب فرد بسته شده است. این سوره که **أَفْأَلَهُهَا** دارد، یعنی اینکه قلب دارای مانع برای مرکزیت است، مانع دارد. در اینجا قلب دارای مانع برای تحول‌گرایی است، مانع دارد. در یک چیزی گیر کرده است. مثلاً فردی ذوب در محبتی می‌شود، دیگر حرف کسی را نمی‌شوند. قفل دارد، کافی است این مانع را بردارد. مجموعه‌ی پیش‌فرض‌ها، پیش‌فرض‌های نادرست و **باطل**. یا مربوط به اهل **هوا**، اینها مانع می‌شوند. پیش‌فرض‌ها و محبت‌های کاذب به اشخاص و اشیاء، قفل است. مقاصد نامطلوب، نادرست، مثلاً شخص اصرار دارد دکتري بگیرد، اصرار دارد کاری را انجام دهد که معلوم هم نیست به درد او بخورد، قفل است. اصرارهای نابه‌جا، اینها همه قفل هستند، از مصادیق عاملی هستند که نمی‌گذارند آن مرکزیت به وجود بیاید و آن تحول ایجاد شود. مهم‌تر از همه حب به دنیا و اموال و اینها جزء قفل‌ها هستند. به همین دلیل فرد به واسطه‌ی این قفل است که نمی‌تواند ببیند، نداشتن افق روشن در پیش رو، افق پیش رو ندارد. در آخر می‌خواهید چه کار کنید؟ نمی‌دانند چه کار می‌خواهند انجام بدهند. یعنی نمی‌خواهید شهادت نصیب شما شود، در راه خدا شهید شوید؟ نمی‌دانند شهادت و راه خدا یعنی چه؟! منظور بعضی از افراد هستند، قفل قلب را می‌گوییم. می‌گویند: شما را با این حرف‌ها فریب دادند، شهادت چیست؟ می‌گوییم: نهایت زندگی شما کجاست؟ نهایت چیست؟ می‌گویند: فکر کردید دنیا نهایت دارد؟ نهایت یعنی خوش باشید، زندگی کنید. زندگی کردن یعنی نداشتن افق روشن در پیش رو. افق‌هایی مثل شهادت و جهاد و ایمان به خدا و قرب و رضایت مسخره است. به خاطر همین است که اگر کسی قفل قلب داشته باشد، نمی‌تواند تدبر کند، زیرا خداوند در قرآن آیات را که بیان کرده، افق‌های پیش رو را گفته، مقاصد را گفته است. طرف مقصد می‌خواهد چه کار؟ اینها را مسخره می‌داند. ایمان به خدا را مسخره می‌داند، ایمان به آخرت را مسخره می‌داند. برای چه باید اعتماد به این چیزها داشته باشد؟ به اینها قفل می‌گویند. حالت قفل اینگونه است. اصلاً نمی‌توانید راجع به حقایق با این افراد حرف بزنید، قفل دارد، نمی‌پذیرد، عدم پذیرش. عدم پذیرش در طبع هم هست، اما تفاوت آن در این است که در طبع قلب، عدم پذیرش تثبیت شده است. خیلی از صفات اینها ممکن است با هم مشترک در بیاید. اشکال ندارد، اما از این جهت با هم متفاوت هستند.

نابینایی و ناشنوایی مربوط به همهی این موضوع قلب است. به خاطر این که ورودی قلب یا سمع است، یا بصر. فقدان سمع یا بصر، می شود أصمّ یا أعمّی، ورودی نداشتن است. فقدان ورودی، بیشتر با قفل قلب ارتباط دارد، نه اینکه با بقیه ارتباط ندارد، اما برای قفل قلب است. نمی گذارد ورودی وارد شود. ورودی ندارد، اصلاً نمی بیند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

شأنی پیامبر (ص) الأبتّر است، اصلاً نمی داند مصادیق دشمنی کردن با پیامبر (ص) چیست، نمی تواند بفهمد. اصلاً بعضی ها پیامبر (ص) را انکار می کنند.

الآن زمانه ای شده است که قبلاً ممکن بود یک ذره بترسند، الآن دیگر ترسی هم ندارند، پیامبر کیست؟ این می شود قفل قلب.

می رویم سراغ واژه بعدی. این سوره واژه های به این شکل زیاد دارد.

ضعن

واژه‌ی بعدی **ضغن** است. جلسه‌ی گذشته در مورد آن صحبت کردم. این واژه خیلی واژه‌ی مهمی است. ضغن دو ویژگی دارد. بعداً وقتی این جدول‌ها را تطبیق می‌دهید متوجه می‌شوید که چقدر جالب هستند. یک ویژگی آن کینه و حقد است، یک ویژگی‌ش تازه نگه داشتن کینه و حقد است. کاری می‌کند فرد یادش نرود. مثل خود قلب عمل می‌کند. اصلاً این ویژگی اول تحول‌گرا در جهت منفی است، مراقب هست یک وقت کینه‌ی فرد کم نشود. ویژگی دوم یادآوری کننده است، مرکزگراست. به طور مداوم یادآوری می‌کند که یک وقت کم نشود. ساختاری دارد که مرتب به او یادآوری می‌کند، تازه نگه داشتن. قلب است، اما قلبی ست که دارای **مَرَض** و قفل است. مراقب است که یک وقت کسی حرفی نزند که فرد هدایت شود. مانند بچه‌ها که وقتی زرتک می‌شوند می‌خواهند کارهای زشت انجام دهند، مراقب هستند یک وقت کسی حرفی به آنها نزند که بخواهند مسیرشان را عوض کنند. یک مراقبت دارد، خصوصیت آن مراقبت منفی است. یک بزرگ‌نمایی دارد، فرد مؤمنی است، اشتباهی کرده است، روز به روز آن را بزرگ می‌کند. چشمانش ذره‌بین دارد. عیب‌ها را روی ذره‌بین می‌گذارد. دیگر چه خصوصیتی دارد؟ خصوصیت آن این است که نسبت به عیب دیگران، مرور مکرر دارد. مراقب است که یک وقت یادش نرود که فلانی یک عیبی دارد. اگر به این اندازه که مراقب دیگران است، مراقب خودش بود، خیلی خوب بود. مراقبت دارد نسبت به دیگران نه آنقدر که نسبت به خودش مراقبت دارد. به زعم خودش، مراقب بقیه است که یک وقت دست از پا خطا نکنند. اما اگر خود او دست از پا خطا کند اشکال ندارد، حق دارد، جایز است، دیگران حق ندارند، حق همیشه



برای اوست و دیگران حقی ندارند. همیشه سعی می‌کند نسبت به همه چیز اعصاب او خراب باشد، سعی می‌کنند عصبانیت خود را نشان دهند. برای دیگران، انسان‌های بدخلقی هستند و البته خوش اخلاق برای هم‌مسلکان خودشان. خیلی تلخ‌مزه می‌شود.

جمع بندی سوره: عهد با پیامبر(ص)

سوره را برای آخرین بار بخوانیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱)

خاصیت طبیعی کفر و صد از سبیل، اَضَلَّ اَعْمَالَ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲)

أَصْلَحَ بَالَهُمْ یعنی حال و وضع این افراد خوب است، هرچه حال آن اشخاص بهم ریخته است.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳) فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبُ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخْتُمْهُمُ فَشَدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَنَا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ (۵) وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُمْ (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّصَرُوهَا اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ (۷) وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۸) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۹) أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُونَ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا (۱۰) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۱۱) إِنْ اللَّهُ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَانَهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

اگر به عیب‌هایی که گفتیم دقت کنید، آیاتی که گفته شد هر کدام بخشی از این خصوصیات را بیان می‌کند. به صورت مثبت یا منفی. خیلی جالب است. مثلاً زین له سوء عمله واتبعوا أهواءهم (۱۴)، از موارد بالا شروع کنید، هر کدام جانمایی می‌شود با همین ویژگی‌هایی که الان توصیف کرد. کرهوا ما أنزل الله؛ هر کدام را نگاه کنید می‌بینید وقتی ساختار بهم ریخته است، انتظاری جز چنین موضوعاتی ندارد. وقتی قلب یک نفر خراب است، این رفتارها به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. بعداً می‌توانید آیات را تطبیق دهید و قسمت قسمت بگویید کدام یک برای کدام صفت است، خیلی راحت می‌شود این کار را انجام داد.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرِ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنْفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِكُمْ

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهِ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ (۱۹) وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّىٰ أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴) إِنْ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹) وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ (۳۱) إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ بِأَعْمَالِهِمْ (۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴) فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۵) إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِنْ يَسْأَلْكُمْ مَوَالِكُمْ فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَبُخْرَجَ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

خلاصه‌ای از مطالبی که گفته شد را خدمت شما می‌گویم. می‌خواهم برای جمع‌بندی بحث خود، کاری را انجام دهم، زیرا لازم است که از این سوره به نحو کاملی بهره‌مند شویم. در حقیقت این سوره، سوره‌ی عهد بستن با پیامبر (ص) است، البته بیعت می‌شود. با پیامبر اعظم (ص) عهد ببندیم که:

- اولین نکته‌ای که می‌خواهم در این جمع‌بندی بگویم، این است که همه‌ی ما باید مراقب قلب‌های خود باشیم. مراقب باشیم دچار انواع اختلال نشویم. اختلال‌های آن هم دو دسته کلی دارد:
- حال بهم زدن‌هاست و **کرهوا** ها. اختلال در ورودی و کارکرد.
- باید مراقب خودمان باشیم که دچار اختلال در ورودی و کارکرد نشویم. ورودی آن ندیدن و نشنیدن می‌شود. کارکرد آن ناخوش بودن، تبعیت کردن می‌شود.
- دوم، نسبت به **باطل** و **هوا** شناخت کافی پیدا کنیم و از آنها تبعیت نکنیم. هر چه که اسم آن **باطل** و **هوا** است را تبعیت نکنیم.
- سوم، ولی الهی را شناخته و از او تبعیت کنیم. از احکام الهی سرپیچی نکنیم، به هیچ وجه.
- چهارم، رغبت به اصلاح نفس خودمان موجب تحول در امور و برنامه‌های ما شود. بعضی‌ها خیلی دلشان می‌خواهد خودشان را اصلاح کنند، عبادات، مطالعات و ... را بر اساس آن انجام می‌دهند. می‌خواهم بگویم تحول بیرونی موجب تحول در درون شود. تحول بیرونی،

بیرون یعنی مثلاً برنامه‌ها، مقدمه‌ی تحول قلب قرار داده شود. از اصلاح خودمان ترسیم و هراس نداشته باشیم و به شدت دنبال اصلاح عیب‌ها و ایرادهای خودمان باشیم. به هر قیمت هست، هر که می‌تواند ما را اصلاح کند، ناراحت نشویم. از اینکه عده‌ای می‌خواهند ما را اصلاح کنند، ناراحت نشویم. نسبت به اصلاح خودمان هراس و تعصب نداشته باشیم.

◀ پنجم، به دنبال جایگاه برای نصرت دین خدا باشیم. هر کدام از ما جایگاهی برای نصرت دین خدا داشته باشیم. این جایگاه نیاز به مجاهدت و مطالعه و علم دارد. در این مسیر کوتاهی نکنیم.

◀ ششم، عیب‌هایی که در جامعه ظاهر می‌شود را ببینیم. ما چه کاری می‌توانیم برای آن انجام دهیم. برای عیوب جامعه دنبال مقصر نگردیم. مگر ما قاضی هستیم؟! مگر ما می‌توانیم کسی را جریمه کنیم؟! بلکه نقش خودمان را در اصلاح این عیوب پیدا کنیم و وقت خودمان را صرف فعال‌سازی قوای خودمان یا دیگران برای رفع این عیوب کنیم. نسبت به جامعه بی‌تفاوت نباشیم. نقش خودمان را کم‌رنگ نبینیم. همان اندازه که دیگران را مقصر در وضعیت امور جامعه می‌بینیم، خودمان را مقصر ببینیم. خودمان را مقصر شرایط نامطلوب جامعه ببینیم و چاره‌اندیشی کنیم.

◀ هفتم، از معامله با خدا هیچ وقت ترسیم و اهل معامله با خدا باشیم. خودمان را برای این معامله کم نبینیم. نگوییم ما ارزش آن را نداریم. خدا این صحنه‌ها را به خاطر رشد ما قرار داده است، وگرنه جامعه را می‌توانست اصلاح کند. اصلاح کردن برای خدا کاری ندارد. اینها را زمینه‌ی تحول ما قرار داده است.

◀ هشتم، حواسمان باشد در پشت پرده‌ی عیب و ایرادهای جامعه، اصل هدایت‌پذیری ماست. یعنی ما باید رشد کنیم. لذا باید از موقعیت‌ها، حتی موقعیت‌های بد و نامطلوب، بهترین بهره‌برداری را داشته باشیم. ترسیم، از شرایط بد جامعه ترسیم. نه اینکه بگوییم شرایط بد یک جامعه خوب یا بد شده، خیر، آن را زمینه‌ی رشد خودمان بدانیم. صفت شجاعت را در خود تقویت کنیم. کسی که شجاع است، افسرده و مضطرب نیست، به کارهای خانه‌ی خود می‌رسد، به کارهای بیرون می‌رسد. صفت شجاعت، صفت فعال بودن در عرصه‌ی جهاد است. قوی است، کم نمی‌آورد. بهتر است اسم آن را بگوییم: صبر، این شجاع بودن برای ما ملموس است، صابر است، بانشاط است، افسرده و مضطرب نیست. صفت فاعل بودن فرد، صابر و بانشاط و فعال است. فرق نمی‌کند سن او بیست سال باشد یا هشتاد سال، جوان است.

◀ کسی که قلب سلیم دارد، مجاهد است. صابر مؤمن اهل عمل صالح است، به انواع رزق الهی متنعم است و دارای حیات معنوی است. ما باید این حیات را درک کنیم، ما باید خودمان را به این حیات نزدیک کنیم و آن را درک کنیم و جزء مقاصد زندگی ما باشد.

جمع‌بندی

این سوره سوره عمد بستن با محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا

مراقب قلب‌های خودمان باشیم، که دچار انواع اختلال در ورودی و کارکرد نشود.

نسبت به باطل و هوی شناخت پیدا کنیم و از آنها تبعیت نکنیم.

ولی‌الهی را شناخته از او تبعیت کنیم، به هیچوجه از احکام‌الهی سرپیچی نکنیم.

رغبت به اصلاح نفس خودمان موجب تحول در امور و برنامهایمان بشود.

تحول بیرونی در برنامه‌ها را مقدمه تحول قلب قرار داده خود.

از اصلاح خودمان هراس و تعصب نداشت باشیم و به ضلالت دنیال اصلاح عیب‌ها و ایرادهای خودمان باشیم.

به دنیال جایگاه برای نصرت دین خدا باشیم. این جایگاه نیاز به مجاهدت و علم و معنویت دارد در این مسیر کوتاهی نکنیم.

برای عیوب جامعه به دنیال مقصر نگردیم بلکه نقش خودمان را در اصلاح این عیوب پیدا کنیم و وقت خودمان صرف فعال‌سازی قوا برای رفع این عیوب بکنیم.

نقش خودمان را در اصلاح جامعه کم رنگ نبینیم. خودمان را مقصر شرایط نامطلوب جامعه بینیم و چاره اندیشی کنیم.

از معامله با خدا تترسیم. اهل معامله با خدا باشیم. خودمان را برای این معامله کم نبینیم.

در پس پرده عیب و ایرادهای جامعه اصل هدایت‌پذیری ماست. پس باید از موقعیت‌ها حتی موقعیت نامطلوب بهترین بهره‌بردار را بکنیم.

صفت ضیاعت را در خود تقویت کنیم. این صفت صفت فعال بودن در عرصه جهاد است. فرد ضیاع صابر و با تقاضا و فعال است.

کسی که قلب سلیم دارد مجاهد صابر مؤمن اهل عمل صالح است به انواع رزق‌الهی مستمع است و دل‌های حیات معنوی است. ما باید خودمان را به این حیات نزدیک کنیم و آن را درک کنیم و جز مقاصد زندگی ما باشد.